

پدافند از اهریمن در دادگاه راستی

دروغ زیربنای گفتار و کردار دین‌فروشان، به ویژه حکمرانان دینی، است. ستمکاران ویژگی‌های پدیده‌های اسطوره-ای را با پوشش دروغ و واژگون در ذهن همگان فرو می‌کنند. دین باوران ویژگی‌های زیبایی را، که مردمان دوست دارند، به خدایان قهار خود و ویژگی‌هایی را، که مردم از آنها بیزارند، به پدیده-هایی نسبت می‌دهند که با خدایان آنها در ستیز هستند. مانند شیطان در برابر الله، ساتان یا زاتان در برای یهوه، اهریمن در برابر آهورامزدا و ابلیس در برابر یزدان و.....

(از آنجا که ما ایرانیان بیشتر با قهر و غضب الله آشنا هستیم در این نوشتار هم بیشتر الله مورد گفتگو است ولی همه الاهان، که در تصور زورمندان آفریده شده-اند، برای ستمکاری و انسان ستیزی به کار گرفته می‌شوند) والیان اسلام، که پست‌ترین نمونه-ی مردم ستیزان هستند، بیشتر از دین‌های دیگر، زشتی‌های کردار خود را در پیوند با الله به مردم می‌فروشند. آخوندها هر گونه زشتکاری را، که به ستم بر مردمان وارد می‌کنند، با کردار همسان آن، که الله انجام می‌هد، مردم پسند، درست و زیبا جلوه گر می‌سازند. با همین روش هم هر کرداری، که برای آنها سود آور نباشد، آن کردار را به شیطان می‌چسبانند.

والیان دینی، از راه مردم‌فریبی، می‌توانند آدمکشی، جانستایی، غارتگری، دروغ‌گویی و زشتی‌های دیگر را زیبا ولی مهربانی، جانپرووری، جوانمردی، راستی و زیبایی‌های دیگر را زشت بنمایانند. بدین سان رسول الله هم جهاد را، که کشتار و غارت دگران‌دیشان است، مقدس ولی جشن را، که سرور و شادمانی می‌آفریند، گناه می‌نامد.

انسان آزاده و اندیشمند می‌تواند خردمندانه ویژگی‌های الاهان را بررسی و آزمون کند و یافته‌های خود را بر مردمان فریب خورده آشکار سازد تا آنها نیز بتوانند، با اندیشه و خرد خود، زشتی و زیبایی را شناسایی کنند. کسانی، که به پسماندگی و فرسودگی-ی احکام اسلام پی‌برده-اند، بهتر است که به ژرفی و خردمندانه همه-ی پدیده-ها و معیارهایی، که احکام دینی بر آنها استوار هستند، به چالش بکشند.

یعنی روشن اندیشان توانایی دارند که مفهوم عادل یا رحمان و رحیم بودن الله را در ترازوی راستی بسنجند تا پدیده-ی زشتی را، در قهر و غضب و جهنم او، شناسایی کنند و ناخواسته به دروغ مفهوم دادگر یا بخشنده و مهربان را به الله نچسبانند. آنها می‌توانند آگاهانه در کردار شیطان مرور کنند تا، آزمون نکرده، ویژگی‌های دروغ را، که الله از مکاری به او نسبت داده است، شناسایی کنند.

در این نوشتار روی سخن با همه-ی آزاداندیشان است که گاهی آنها، نسنجیده و ناخواسته، با معیارهای دینی ارزش‌های فرهنگی را سرکوب می‌کنند. ولی زمینه-ی این نوشتار سروده-ای است به نام "اژدها مردا"، از سخن‌سرای راست‌منش و اندیشمند: دکتر اسماعیل خوبی، که چهارشنبه ۹ بهمن ۱۳۸۷ - ۲۸ ژانویه ۲۰۰۹ در تارنمای اخبار روز درج شده است. برگزیدن این شعر از آن روست که دیواری بلندتر و استوارتر از دیوار این سخنور نیافتم تا در سایه آن به آرامی بیاسایم.

<< به زخم خورد حکایت کنم ز درد جراحت ---- که تندرست ملامت کند، چو من بخروشم >> (سعدی)

گرامی استاد در پیرامون گفتار و کردار پسماندگان حکومت اسلامی می‌سراید:

<< بی‌گمان، زیباست هرچ آن‌کاهش نکوهش می‌کنی؛ --- بی‌گمان، زشت است هرچ آن مایه ی تحسینِ توست. >>

گشتاسب دین زرتشت را می‌پذیرد و اسفندیار را برای گسترش این دین به سرتاسر ایران زمین می‌فرستد. این کردار، که به یاری-ی اهورامزدا انجام می‌شود، اندکی به جهاد اسلامی می‌ماند با این تفاوت که شاید غارتگری و برده‌گیری را در بر نداشته است.

دین زرتشت به زور اسفندیار و سپاه دین‌گستران در همه-ی سرزمین، به جز سیستان که جایگاه زال و رستم است، گسترده می‌شود. با وجودی که همه-ی پادشاهان پیش از زرتشت خانواده-ی رستم را گرامی می‌داشته‌اند ولی گشتاسب از سرکشی خانواده-ی رستم، در برابر فرمان اهورامزدا، به خشم و کینه ورزی می‌گراید. او به اسفندیار فرمان می‌دهد: رستم را دست و پا بسته به بارگاه او بیاورد. در اینجا گناه رستم تنها دگراندیشی-ی اوست.

هر چه رستم خواهش و اسفندیار را نوازش می‌کند، نمی‌تواند او را به مهربانی و انسانیت برگرداند. اسفندیار بر فرمان گشتاسب پافشاری دارد که رستم را پای بسته و به خواری به پیشگاه او ببرد. رستم با دین زرتشت دشمنی نمی‌ورزد ولی او نمی‌پذیرد که در برابر زور سرفرود آورد. سربلندی و گستاخی-ی رستم همان نقشی است که شیطان در برابر الله انجام می‌دهد. آیا باید بر منش پاک رستم آفرین گفت یا پیکار مقدس اسفندیار را ستود؟

گر چه سیمرخ (یا اهریمن) به کمک رستم می‌شتابد ولی سرانجام فرزند اسفندیار، که پرورش یافته-ی رستم است، با ناسپاسی و ناجوانمردانه به کشتار خانواده-ی رستم چنگ می‌اندازد. این انسان ستیزی‌های اسطوره-ای هم بر پایه-ی دین زرتشت و یاری-ی اهورامزدا انجام می‌شوند. در هیچ یک از این اسطوره-ها خشم و آزاری از سوی اهریمن دیده نمی‌شود (او منتر شده-ی اهورامزدا است). البته در تاریخ رد پای فراریان سکایی (که شاید همان سیستانی‌ها باشند) در آسیای کوچک و کشورهای بالکن دیده شده است. نیازی نیست، برای روشن‌اندیشان، بیش از این از ستمی که بر اهریمن وارد آمده است سخن بگویم. زیرا ستمکاری، در جهان، همیشه از سوی الاهان پُر زور بر آزادمردمان وارد آمده است.

در سروده-ی نامبرده به این سخنان برخورد می‌کنیم:

<< خوردن کفتار و کرکس نیز را پایانه‌ایست: ----- آنچه سیری ناپذیرد جانک مسکین توست.
درد جانان را نیارد گشت درمانگر خدای: ----- بنگر، ابلیس است آن که با تو بر بالین توست. >>

درست است که کفتار، با همیارنش، با خشم شکار دیگران را می‌دزدد ولی در جایی دیده نشده است که کفتاری یاران خود را به بند بکشد و از آزار آنها خشنود گردد. کردار کفتار آشکارا و راست است. او، با وجود نیرومندی و داشتن دندانهای تیز، هیچگاه ادعای سروری بر جانوران را نداشته است.

کرکس‌ها مُردار، نه جاندار، می‌خورند. آنها هرگز جانوری را آزار نمی‌دهند. برابر انگاشتن این جانوران، که آنها از هیچ عقیده-ای پیروی نمی‌کنند، با خلیفه-ی الله، که او در راه معبود خود کشتار می‌کند، ستم بر جانداران است. بر گردیم به ابلیس عزیز و خالق قهارش الله که او خود را مالک جهنم می‌خواند. الله در سرتاسر قرآنش از مجازات‌های ترسناک برای کافران سخن می‌گوید. اگر در قرآن از حوری و غسل هم سخن آمده است، آنها دام‌هایی هستند که الله آنها را برای فریب دادن مسلمانانی گسترده است که آنها در نور ایمان، هم کور و هم کر شده‌اند. ابلیس که در شاهنامه از او سخن رانده شده است هرگز دروغ نمی‌گوید. درست است که او به ضحاک در کژروی پند می‌دهد ولی او خودش به کشتن و آزار کسی دست نمی‌برد. ضحاک است که پندهای ابلیس را، از فرومایگی، بدون اندیشه و آزمون می‌پذیرد. ابلیس به سزای زشت کرداری و نادانی او را سزاوار نازندگی می‌داند، بر شانه‌های او بوسه می‌زند، تا ضحاک گرفتار مارهای شانه-ی خود بشود.

کسی که از خودپرستی فرمان کشتار جوانان را می‌دهد ضحاک است نه ابلیس. ضحاک است که گوشورون را می‌کشد. گاو ویژه‌ای که، در شاهنامه، پرورش دهنده‌ی فریدون است. (همین گاو را هم میترا می‌کشد ولی باز هم میترا مانند ضحاک ناکام می‌ماند، زیرا از خون آن گاو جانداران از زمین می‌رویند. این اسطوره‌ها با یکدیگر همسانی و گاهی همانی دارند)

به هر روی ستمکاری همیشه از سوی خدایان سرچشمه دارد نه از سوی ابلیس. ابلیس برانگیزنده‌ی شوق پرواز در اندیشه‌ی کیکاوس است. در آن زمان، از این که کیکاوس به آسمان، جایگاه خدایان، پرواز کرده است، دینداران او را سرزنش و کردارش نکوهش می‌کنند. در این زمان باید هر اندیشمندی از ابلیس سپاسگزار باشد که انسان را به یافتن دانش پرواز برانگیخته است.

ابلیس زیبایی‌های مازندران را می‌سراید و می‌نوازد. از شنیدن این همه زیبایی کیکاوس به شگفتی می‌آید. کیکاوس بجای زیبا ساختن سرزمین خود، برخلاف اندرزهای خردمندان، کژروی می‌کند و به مازندران می‌تازد. کژروی و کژپنداری برآیند آز و نادانی از سوی کیکاوس است نه از گفتار راست و درست ابلیس. می‌بینیم ابلیس برانگیزنده‌ی خرد انسان در راه جویندگی و دانش پژوهی است، او هرگز با دانش‌ستیزان و نادان پرواز هم‌بالین نمی‌شود. آیا دانشمندان می‌توانند، بدون پندار هنرمندان، پیروزمندان به جویندگی بپردازند؟

گرچه، در شعر مورد این نوشتار، سخنی از زاتان یهودی‌ها و شیطان مسلمانان رانده نشده است ولی این پدیده‌های زشت شده در ذهن همگان حتا در ذهن روشنفکران با یکدیگر همانی پیدا کرده‌اند.

زاتان آدم را، که او در باغ عدن بیهوده می‌خرامد و مخلوق نادان بیهوه است، به خوردن از میوه‌ی درخت معرفت تشویق می‌کند. از این روی انسان از آن باغ سوت و کور به زمین رانده می‌شود. (انسانی که با معرفت و آزاد شده است، مانند جمشید، می‌تواند خودش در روی زمین پهشت بسازد)

پرسش این است آیا بیهوه که توفان نوح می‌فرستد، او که شهرها را با زمین لرزه ویران می‌کند، بیماری‌های مداوا ناپذیر بر مردم فرو می‌ریزد و جهانیان را در ترس از پرسش و پیشرفت بازمی‌دارد سزاوار ستایش ولی زاتان که راهنمای آدم است درخور نکوهش است؟

گرچه دگرگون شدن، بیهوه معبود یهودی‌ها به پدر آسمانی در مسحیت، اندکی از خشونت او می‌کاهد ولی نباید فراموش کرد: سران کلیسا، که ولایت فقیه برای مسیحیان هستند، خود را در پشت ماسک مهربانی پنهان می‌کنند آنها هرگز از راه کشتار و ستمکاری برنگشته‌اند. گردانندگان کلیسا زمینه‌ی کشتار یهودیان را، که بخشی از آن به دست نازی‌ها در آلمان اجرا شده است، آماده ساخته بودند. کلیسا در درازای تاریخش بی‌زاری خود را از یهودی‌ها پنهان نکرده است. یهودی‌ها محکوم به مرگ بوده‌اند زیرا کلیسا بر این باور است که عیسی به دست یهودی‌ها کشته شده است. اسطوره‌ی عیسی تنها پنداری است نگاشته شده ولی کشتار یهودی‌ها واقعی است اجرا شده. جنایاتی که کلیساهای مسیحی کرده‌اند در فکر حزب نازی‌های آلمان نمی‌گنجد.

برای ما از همه آشناتر شیطان است که به ادعای مسلمانان او مخلوق الله و از آتش سرشته شده است. گناه این شیطان بی‌زبون این است: او بر آدم، که مخلوق الله باشد، سجده نمی‌کند.

استاد گرامی، شما که به درستی نه تنها از این آدم‌های پلید بیزارید بلکه نام آنها را ننگی برای ادب ایران می‌دانید.

آیا می‌توانید از شیطان، که بر این مخلوق خشم آور سجده نکرده است، به زشتی یاد کنید؟

آیا سر فرود نیوردن در برابر زور، نپذیرفتن پستی و خواری، گناه است؟

آیا شک و رزی و گستاخی در برابر قهاران، مکاران و ستمکاران پسندیده نیست؟

آیا جنایات و ستمی که جهادگران الله از زمان پیدایش او تا به امروز بر جهانیان وارد کرده‌اند کمتر از جهنم الله شرم

آور و ننگین است که بتوان شیطان را گناهکار و دشمن آدم دانست؟ مگر شیطان از آتش نیست؟ خورشید جان بخش هم از آتش است، در درون سینه-ی همه-ی آزادگان و آزاداندیشان آتشی نهفته است که حافظ آن را به نیکی ستایش می‌کند. برخلاف این آتش، "الله" در درون پیروان اسلام حاکم است؛ پدیده-ای که از خشم، ترس، جبر، مکر و غضب سرشته شده است. از این روی پیروان او هم با همان سرشت از کشتار دگراندیشان شادمان می‌گردند. آفرین بر دیدگاه شیطان که، بر این مخلوق پلید و خشم آور، سجده نکرده است. ولی فرزندان این مخلوق نه تنها بر کشندگان انسانها و تاراج کنندگان انسانیت سجده می‌کنند بلکه بر گور این جهادگران گنبد زرین می‌سازند و برای بزرگداشت جنایات آنها جانفشانی می‌کنند.

آیا برترین افتخار مخلوق الله این نیست که از نزدیک در برابر سنگی سیاه، که پیش از پیدایش الله بر زمین افتاده است، به خاک بیفتد؟
الله از زبونی و بی‌چارگی است که توان برابر شدن با شیطان را ندارد و مخلوق نادان خود مجبور می‌کند که به جایگاه شیطان سنگ پرتاب کند.
نیازی نیست که بیش از این از زشتکاری‌هایی سخن بگویم که پیروان الله آن زشتی‌ها را ستایش می‌کنند. ولی برای پدافند از شیطان بهتر است که از زبان سخنوران اندیشمند بشنوید.

مولوی در داستان معاویه و ابلیس، که در مثنوی معنوی آمده است، راستگویی و درست کرداری ابلیس را نشان می‌دهد و خودکامگی الله را آشکار می‌سازد. (پیروان دین‌های ابراهیمی، از راه خودفریبی که خدای آنها تنها خداست، ابلیس، ساتان، اهریمن و شیطان را هم یکی می‌پندارند)
از زبان شیطان:

<< نیک را چون بد کنم؟ یزدان نیم--- داعیم من خالق ایشان نیم
خوب را من زشت سازم؟ رب نه ام--- زشت را و خوب را آینه ام
سوخت هندو آینه از درد را--- کین سیه روی نماید مرد را
او مرا غماز کرد و راست گو--- تا بگویم زشت کو و خوب کو >>

معاویه گفتار ابلیس را تأیید می‌کند ولی بد گمان است. و شیطان ادامه می‌دهد:

<< گفت هر مردی که باشد بد گمان--- نشنود او راست را با سد نشان
هر درونی که خیال اندیش شد--- چون دلیل آری خیالش بیش شد
چون سخن در وی رود علت شود--- تیغ غازی دزد را آلت شود >>

(غازی غارتگر اسلامی، که البته او هم دزد است، ولی در اینجا مولوی از دیدگاه یک مسلمان سخن می‌گوید)
مولوی در این داستان انسان را به اندیشه می‌گمارد که اگر الله خالق همه چیز است پس خوب و زشت هم از ساخته های اوست و ابلیس چون آینه راستگو است. دیگر اینکه الله بینش مردم را به بد گمانی آلوده ساخته است. این است که مردم با ایمان نمی‌توانند راستی را از کژی تمیز دهند.

نمونه‌ای دیگر داستانی است از منطق الطیر که در آن عطار ویژگی‌های الله را با سربلندی‌های شیطان مقایسه می‌کند. در این حکایت روشن می‌شود که شیطان راستکار و الله نیرنگ‌باز و ناجوانمرد است.

<< گفت چون حق می‌دمید این جان پاک----- در تن آدم که آبی بود و خاک
خواست تا خیل ملا یک سر به سر----- نه خبر یابند از جان نه اثر
گفت ای روحانیان آسمان----- پیش آدم سجده آرید این زمان
سر نهادند آن همه بر روی خاک----- لاجرم یک تن ندید آن سر پاک>>

می‌بینیم در اینجا الله نیرنگ می‌زند. او نمی‌خواهد کسی، از راز جان در آدم، آگاه شود. از این روی امر به سجده کردن می‌دهد. همه‌ی ملا یک، که مانند ابزاری بی‌خرد هستند، اطاعت می‌کنند، مگر شیطان که او شکورز، گستاخ و اندیشمند است.

<< باز ابلیس آمد و گفت این نفس----- سجده‌ای از من نبیند هیچ کس
گر بیندازند سر از تن مرا----- نیست غم چون هست این گردن مرا
من همی دانم که آدم خاک نیست----- سر نهم تا سر ببینم باک نیست
چون نبود ابلیس را سر بر زمین----- سر بدید او زآنکه بود او در کمین>>

در اینجا تنها ابلیس سرفراز است، و سر به سجده نمی‌گذارد چون می‌داند که آدم خاکی نیست، او به معرفت جان انسان (ورای آنچه که الله گفته بود) پی‌می‌برد. پس از آنکه الله می‌بیند، که رازش بر ابلیس آشکار شده است، به خشم می‌آید ولی شیطان را نمی‌کشد یا نمی‌تواند بکشد.

<< حق تعالی گفت مهلت بر منت----- طوق لعنت کردم اندر گردنت
نام تو کذاب خواهم زد رقم----- تا بمانی تا قیامت متهم
بعد از آن ابلیس گفت آن گنج پاک----- چون مرا روشن شد، از لعنت چه پاک
لعنت آن توست رحمت آن توست----- بنده آن توست قسمت آن توست>>

این داستان نشان می‌دهد که ابلیس دروغی نگفته است. الله کذاب است که او را به دروغ‌گویی متهم می‌کند تا کسی معرفت ابلیس را باور نکند.

شیطان با سرفرازی، از گوهر انسان (نه آدم خاکی که مخلوق الله باشد) آگاه شده است. او به لعنت و رحمت الله ارزشی نمی‌نهد. برای عطار انسان آزاد آفریده شده و به خرد آراسته است. او داستان خاکی بودن و خلقت آدم را، که در تصور مسلمانان است، رد می‌کند.

به درستی می‌توان گفت که دین‌فروشان هر زیبایی را زشت و هر زشتی را زیبا می‌نگارند. کردار پیروان آیین‌های منش الاهان آنهاست. تا الاهان این هستند، پیروان چنین خواهند بود. اگر کسانی برآند که از عبدهای الله انسان آزاد بسازند باید نخست منش آزادی را در الاهان بدمند تا آدم هم خدایی آفریننده، نه مخلوقی نادان، باشد. پس از آن "دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد".

امید است آزاداندیشانی، که به این نکته پی برده‌اند، بتوانند، مانند شما استاد گرامی، زشتی‌های الاهان (یهوه، پدرآسمانی، الله) و نیز زیبایی‌های خدایان (اهریمن، ابلیس و شیطان) را بر همگان آشکار سازند.

جوینده، گستاخ و آتشین بمانید

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>

